

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحثی پیرامون نقل به لفظ یا به معنا بودن روایات معصومین(ع)

ما بحث روایاتی که در مورد بیع صبی یا عمد الصبی خطو وارد شده بود را تمام کردیم. در این روایات يك احتمالی وجود دارد و آن این است که بگوئیم این روایات را ما نباید به چند طائفه تقسیم کنیم و جایی می‌توانیم روایات را به چند طائفه تقسیم کنیم که روایات منقول به لفظ باشد، اما اگر احتمال بدهیم یا قرائنی باشد بر اینکه این روایات منقول بالمعنی است، دیگر مجالی برای این معنا نیست. اینکه این دقت‌هایی که در این روایات شد که آیا رفع عنهما القلم علت است برای عمدی یا عمدی خطا علت برای رفع القلم است؟ که فرع بر این است که بگوئیم عین کلام امام معصوم(علیه السلام) است، اما اگر آمدم گفتیم روایات این روایات را به عنوان نقل به معنا برای ما ذکر کردند این دقت‌های فلسفی در روایات دیگر معنا ندارد. همین جا آقایان تتبعی بفرمایند در فقه قدما، یکی از فرق‌های مهمی که بین فقه قدما و فقه متأخرین وجود دارد همین است که قدما این دقت‌هایی که متأخرین در روایات دارند را نداشتند! این دقت‌ها که چون در این روایت ثَم آمده، چون در این روایت فاء آمده، چون در این روایت «لام» تعلیل آمده، چون در این روایت این تعبیر بعد از این تعبیر آمده، اینها در کلمات قدما اگر هم باشد بسیار کم است، اما در کلمات متأخرین فراوان است. داریم که ربّ حامل فقهٍ إلی من هو أفقه منه، یا روایات را بگوئیم این هم مثل قرآن است که حالا این را بعداً خواهیم گفت در اینکه کدام نظر را می‌خواهیم انتخاب کنیم. اما بالأخره این جهت وجود دارد که اگر ما بخواهیم این دقت‌های فلسفی یا دقت‌های ادبی را در روایات داشته باشیم، مشروط به این است که این روایات عین کلام امام معصوم(علیه السلام) باشد و منقول به لفظ باشد. اما اگر اینها منقول بالمعنی باشد دیگر مجالی برای این دقت‌ها نیست.

ما در بحث‌های فقهی گاهی اوقات دو تا روایت داریم که در يك روایت کلمه‌ای اضافه‌ای هست که در روایت دیگر نیست! اینجا فقها يك اصلي را درست می‌کنند به نام اصالة عدم الزیادة یا اصالة عدم النقصان. يك روایتی هست که مثلاً کافی که نقل کرده این کلمه را دارد و صدوق که نقل کرده این کلمه را ندارد. بعد آقایان بحث می‌کنند که آیا این زیاده است؟ می‌گویند اصل عدم زیاده است. در روایتی که نیامده آیا نقیصه‌ای وجود دارد؟ می‌گویند اصل عدم نقیصه است، آن وقت بحث می‌کنند در تعارض بین اصالة عدم الزیادة و اصالة عدم النقصان کدام رجحان بر دیگری دارد؟ برخی آمدند اصالة عدم الزیادة را راجح قرار دادند و برخی هم برعکس، خیلی‌ها هم می‌گویند اینها با هم تعارض و تساقط می‌کنند. این بحث اصالة عدم الزیادة و اصالة عدم النقصان هم به نظر ما جایی می‌تواند مطرح باشد که این روایات منقول به لفظ باشد، یعنی دو نفر می‌خواهند عین کلام امام معصوم(علیه السلام) را برای ما نقل کنند؛ یکی لفظی را آورده که دیگری نیاورده! اینجا این بحث مطرح می‌شود که بالأخره امام این کلام اضافه را فرموده یا خیر؟ این بحث اصالة عدم الزیادة و اصالة عدم النقصان مطرح می‌شود، اما اگر ما گفتیم این روایات منقول بالمعنی است، در منقول بالمعنی ما باید آن معنای متیقّن مشترك بین اینها را بگیریم، آن معنای متیقّن و مشترك را می‌گیریم و برای ما حجّیت دارد و دیگر نمی‌آئیم راجع به خصوص يك لفظی ببینیم آیا این لفظ بوده یا نه؟ این اصول را می‌خواهیم در آن جاری کنیم.

بحث در اینجاست که آیا این روایاتی که امروز در اختیار ماست، آیا تماماً یا غالباً منقول به لفظ است؟ شواهدش را بعداً ببینیم چیست؟ سه احتمال است:

(1) بگوئیم این روایات عین آن الفاظی که امام (علیه السلام) فرموده، عین او را آمدند به ما رساندند، همینطور با کتاب‌هایشان در طول تاریخ به ما رساندند.

(2) یا بگوئیم تمام یا غالبش منقول بالمعناست.

(3) یا اینکه بگوئیم این اصلاً مختلف است. بعضی جاها قرینه داریم منقول باللفظ است، بعضی جاها هم قرینه داریم منقول بالمعناست.

البته این بحث اختصاص به روایات فقهی ندارد، ما در روایات اعتقادی، روایاتی که منقول بالمعنی باشد زیاد داریم، حالا در باب اعتقادات، خودش هم يك بحث مهمی است، چه بسا يك قائلی بگوید ممکن است در باب روایات اعتقادی نقل به معنا اشکالی نداشته باشد اما در روایات فقهی چون يك کلمه پس و پیش بشود احکام تغییر پیدا می‌کند هم ائمه و هم اصحاب ائمه مقید بودند این روایات نقل به لفظ بشود، این نزاع است که بالأخره ما با این روایات چکار کنیم؟ و سه ثمره تا اینجا ذکر کردیم؛ اولاً اینکه روایات را به طوایف متعدد تقسیم می‌کنیم متفرع بر این است که بپذیریم روایات نقل به لفظ شده و الا اگر گفتیم منقول بالمعنی است می‌گوئیم باید قدر مشترك بین همه این روایات را گرفت، باید جامع بین این روایات را گرفت، ما طوائف متعدد نداریم.

ثانی اینکه این دقت‌هایی که امروزه فقهای ما دارند در فقه الحديث روایات، شما ملاحظه کردید ما در صحیحی ابی ولاد چقدر زمان گذشت و بحثش را تمام کردیم، ماه‌ها در این روایت صحیحی ابی ولاد دقت می‌کردیم، مباحث بسیار مفصلي داشت، اینها منوط به این است که بگوئیم این منقول باللفظ است، بگوئیم اینکه امام فرموده نعم قيمة بغل یا قيمة البغل يوم خالفته این عین کلام امام معصوم (علیه السلام) است، اما اگر گفتیم نه! راوی آمده معنا را ذکر کرده، برای این دقتها دیگر مجالی نیست.

ثالث این که اگر ما قائل شویم به اینکه این روایات منقول به لفظ است این اصل عقلایی اصالة عدم الزیادة و اصالة عدم النقص جریان دارد، چون این موردش درباره الفاظ است و عقلاً در مورد معانی چنین اصلي ندارند! وقتی که من می‌گویم زيد قائم في الدار، شما شك کردید من زيد را اضافه گفتم، قائم را اضافه گفتم، في الدار را اضافه گفتم، می‌گویم اصل عدم زیاده است، اما اگر يك معنایی را بخواهم افاده کنم و شما شك کنید که من دو معنا را می‌گویم یا سه معنا، اینجا چیزی به نام اصالة عدم الزیادة در معنا یا اصالة عدم النقص در معنا ندارد. فقط در همین کلام لفظی این اصل را جاری می‌کنند، این سه تا ثمره‌ی اجمالی که ممکن است بعداً که وارد بحث شویم ثمرات دیگری هم برایش ذکر شود، این ثمرات آن چیزی است که به ذهن ما رسیده است. در نوشته‌جات ببینید این بحث نقل به معنا را مرحوم میرزای قمی در اواخر جلد اول قوانین دارد، مرحوم مجلسی در جلد دوم بحار این بحث را دارد، صاحب کتاب مقباس الهدایة مرحوم مامقانی این را در جلد سوم مقباس الهدایة صفحه 227 ذکر کرده است، البته این ثمراتی که الآن عرض کردم را ایشان بیان نکرده، جاهای دیگر هم خیلی از این ثمراتی که گفتیم بیان نشده است.

دیدگاه‌ها در جواز یا عدم جواز نقل به لفظ یا به معنا

مرحوم صاحب مقباس الهدایة هشت قول نقل کرده که من این اقوال را عرض می‌کنم؛

(1) ایشان اولین قول را که نقل می‌کند می‌فرماید «الجواز إذا قطع بأداء المعني تماماً» اگر راوی قطع به این دارد که تمام معنا را

ادا می‌کند با تمام خصوصیات، می‌تواند نقل به معنا کند، بعد می‌فرماید «وهو المعروف بين اصحابنا» یعنی جواز نقل به معنا در روایات معروف بین فقهاست. اگر قرینه‌ای پیدا کردیم در يك موردی راوی نقل به معنا کرده دیگر حجّیت ندارد، یعنی نتیجه این می‌شود که قید می‌شود بر ادله‌ی حجّیت خبر واحد، می‌گوئیم خبر واحدی حجّت است که نقل به معنا نشده باشد و اگر گفتیم نقل به معنا جایز است، می‌گوئیم اینها ولو نقل به معنا شده باشد برای ما حجّیت دارد. منتهی باید احراز کنیم این تمام مفاد آن روایت امام را نقل کرده است. بعد می‌فرماید این قول به جمهور عامه هم نسبت داده شده «بل في القوانين أنّه لا خلاف فيه بين اصحابنا» میرزای قمی در قوانین فرموده نقل به معنا اصلاً محل خلاف نیست بین اصحاب ما و «أن المخالفة بعض العامة». صاحب فصول نیز نفی خلاف کرده بین اصحاب خودمان و بعد فرموده اکثر اهل سنت هم همین نظر ما را دارند که نقل به معنا جایز است. یعنی هم در قوانین آمده لا خلاف فيه بین اصحابنا و هم در فصول آمده لا أعرفُ خلافاً بین اصحابنا.

(2) قول دوم درست در نقطه‌ی مقابل قول اول است که «المنع مطلقاً» برخی این نظریه را قائل‌اند، اینجا ایشان می‌فرماید بعضی از سنی‌ها به برخی از محدثین و فقهای خودشان این نسبت را دادند «و آخر إلی ابن سیرین و ثعلب و أبي بكر الرازي من الحنفية» اینها قائلند به منع نقل به معنا مطلقاً.

(3) قول سوم این که نقل به معنا دو جور است، يك وقت با الفاظ مرادف است و يك وقت می‌رویم يك الفاظ غیر مرادف را ترکیب می‌کنیم و این معنا را می‌خواهیم برسانیم؛ اگر با الفاظ مرادف باشد اشکالی ندارد، حالا به جای انسان بگوئیم بشر، به جای رجل بگوئیم مرء، اشکالی ندارد! اما اگر با الفاظ مرادف نباشد اشکال دارد.

(4) قول چهارم تفصیل بین حدیث نبوی و غیر نبوی است، بعضی‌ها گفتند در غیر نبوی نقل به معنا جایز است اما در حدیث نبوی نه.

(5) چهارم صحابی می‌تواند نقل به معنا کند و غیر صحابی نه، باز در روایات تفصیل دادند، آنکه در زمان حضور پیامبر بوده و از اصحاب پیامبر بوده می‌تواند نقل به معنا کند اما تابعین و تابع التابعین دیگر حقّ نقل به معنا ندارند. در میان ما که تقریباً اجماع است برای اینکه مطلقاً جایز است.

(6) قول ششم این که آن راوی که عین لفظ را فراموش کرده حالا نقل به معنا کند، اما آن کسی که عین لفظ را یادش هست حق ندارد نقل به معنا کند، ماوردی این نظر را دارد.

(7) قول هفتم هم گفتند عکس السادس.

(8) و قول هشتم این که در جایی که مفاد این روایت يك امر علمی است شاید مراد اعتقادی باشد، نقل به معنا جایز است، اما در جایی که مفادش يك امر عملی است اینجا نقل به معنا جایز نیست.

صاحب مقابیس این اقوال را ذکر می‌کند و بعد شش دلیل برای جواز نقل به معنا اقامه می‌کند که ما ان شاء الله در بحث فردا بیان می‌کنیم. از کتاب‌هایی که سفارش می‌کنم واقعاً آقایان يك دور من البدو إلی الختم مباحثه کنند دوره‌ی سه جلدی مقباس الهدایه‌ی مرحوم مامقانی است که کتاب بسیار جامع و خوبی است، حالا منابع دیگری هم مثل قوانین و بحار و کتب دیگری هم هست در این زمینه که يك فقیه باید ببیند که آیا این روایاتی که امروز در دسترس ماست منقول بالمعنی هست یا نه؟ البته ممکن است کسی بگوید نقل به معنا جایز است اما بنای اولیه‌ی اصحاب این بوده که این الفاظ را به کار ببرند، این را ان شاء الله دنبال می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين